



علی خزاعی فر

بالاخره بیست ساله شدیم

این بهاری که گذشت بیست ساله شدیم و خیلی بی سر و صدا با دو تا و نصفی اصحاب تحریریه در کافه‌ای در مشهد بیست سالگی مان را جشن گرفتیم. من بودم و عبدالله کوثری و علیرضا اکبری و شادی غفوربان. وحید عرفانیان هم بود، طراح و گرافیست جدید مجله. البته جای گلی امامی و علی صلح‌جو، دیگر اعضای هیئت تحریریه، هم خیلی خالی بود. همه خوشحال بودیم که بیست ساله شدیم ولی من یکی باورم نمی‌شد که بیست سال گذشته است. اولین شماره را در بهار ۷۰ درآوردیم و حالا سال ۹۰ است. اگر این تاریخ‌ها نبود و از من می‌پرسیدند چند سال است مترجم چاپ می‌شود می‌گفتم ۱۸ سال. فوقش ۱۹ سال. ولی به شهادت تاریخ ما بیست سال است مترجم در می‌آوریم.

عبدالله کوثری از بیست سال پیش، یعنی اولین باری که دیدمش، مختصری پیرتر شده. آن موقع یک موی سفید نداشت ولی حالا یک موی سیاه ندارد. علیرضا اکبری هم ماشاءالله تکان نخورده. درست مثل هفت سال پیش که در کلاس ترجمه من می‌نشست جوان و شاداب است. از جاه‌طلبی‌اش ذره‌ای کم نشده که هیچ، افکار بلندی برای مجله دارد. می‌خواهد از همین سال ۹۱ چهار شماره در سال دریاورد؛ اما در این چند سال اخیر گویا من خیلی تغییر کرده‌ام. ناامیدی کار خودش را کرده، اما نه کاملاً. در این سال‌ها با آن که چندین بار خواستم مجله را تعطیل کنم، متوجه یک حقیقت امیدوارکننده شدم و آن این که به عینه دیدم که چگونه مترجمان به عنوان جزئی از حلقهٔ روشنفکران صحنهٔ ترجمه را رها نکرده‌اند و همچنان بازار ترجمه را گرم نگه داشته‌اند و می‌کوشند، همچون اسلاف خود در یک سدهٔ گذشته، از رهگذر ترجمه، روح آگاهی و دانایی و امید را به پیکرهٔ جامعه ایرانی بدمند.

البته یاران مترجم همین سه چهار نفر فوق‌الذکر نیستند. در این بیست سال ما دل‌مان گرم بوده به معرفت همهٔ اهل ترجمه. هیچ مترجمی سلام پرطمع ما را بی‌جواب نگذاشته است. هر دری را که زدیم، پاسخ گرفتیم، از لطف این مردمی که از فیض ترجمه به فرزانی رسیدند.



«شام اول» به مناسبت بیست سالگی مترجم!

راست به چپ: وحید عرفانیان، عبدالله کوثری، علیرضا اکبری، شادی غفوریان، علی خزاعی فر

کوتاهی که بوده از ما بوده و بس. یکی از کوتاهی‌های ما مسأله دفتر مجله بوده است. بی شک هر یک از خوانندگان محترم تصویری از دفتر مجله در ذهن خود دارد. این تصور هر چه که باشد غلط است چون ما اصلاً دفتر نداریم. و دفتر که نداریم دستک هم نداریم چون تا آنجا که من می دانم دفتر و دستک ملازم یکدیگرند و دفتر همیشه مقدم بر دستک است. زمانی یکی از دوستداران مجله به من گفت که وصیت کرده پس از مرگش مبلغی در اختیار مترجم قرار بگیرد تا مترجم صاحب دفتری و دستکی بشود. آن دوست هنوز زنده است و عمرش دراز باد. امیدوارم خیال نکند که در این سالها که بی دفتر و دستک مانده‌ایم، خدای نکرده منتظر کمک ایشان هستیم. برای این که اصلاً این تصور پیش نیاید اخیراً در صدد برآمدیم که به همت خودمان صاحب دفتری بشویم. خانم آمنه مجذوب صفا هم که فوق لیسانس ادبیات فارسی هستند و خوشبختانه قصد ادامه تحصیل ندارند ابراز علاقه کردند که صبح‌ها پایه جفت در دفتر مجله حاضر شوند و کلیه کارهای مجله را سر و سامان بدهند. البته تا این لحظه که هنوز نیامده‌اند ولی من اسم ایشان را در اینجا می آورم تا ایشان بیشتر از پیش احساس تعهد کنند و فردا دبه در نیاورند. بنابراین مجله بعد از این بهتر می شود.

بریژیت باردو می گوید: «چه غم انگیز است که آدم پیر می شود ولی چه خوب است که آدم پخته می شود.» شاید هیچ کس به اندازه بریژیت باردو غم پیر شدن را حس نکرده و شاید قسمت دوم جمله اش را هم برای این گفته که خودش را تسلی بدهد. بیست سالگی نشانه جوانی مجلات

است. ما تا سال‌ها پس از این هم که مجله در بیاوریم هنوز جوانی می‌کنیم. اما در کشوری که چراغ مجلات‌اش با فوتی خاموش می‌شود باید این بیست سالگی را قدر بدانیم، هرچند که به اندازه‌ای که پیر شده‌ایم پخته نشده‌ایم. حرکت ما در این بیست سال هیچ‌گاه تند نبوده. گاه کند بوده‌ایم و گاه کندتر ولی پیوسته بوده‌ایم. گاهی به خواب زمستانی رفته‌ایم؛ چندان که خیلی‌ها خیال که نه، یقین کرده‌اند که مرحوم شده‌ایم. ولی باز بیدار شدیم و به راه افتادیم. مصمم‌تر از پیش و همیشه بهتر از پیش. شعار ما از روز اول همین بود. هر شماره باید از شماره قبل بهتر باشد. ولی با این حال هیچ‌گاه نتوانستیم آینه‌ای باشیم که تمامی اتفاقات جامعه بزرگ و پویای ترجمه در ایران را منعکس کند. ما به غفلت از بسیاری از مترجمان یادی نکرده‌ایم. ما از بسیاری ترجمه‌های خوب که منتشر شده بی‌اعتنا گذشته‌ایم. ما درباره بسیاری از مشکلات مترجمان تحقیق درست انجام نداده‌ایم. ما از حقوق مترجمان دفاع نکرده‌ایم. ما در تاریخ‌نگاری ترجمه هیچ توفیقی نداشته‌ایم. ما رابطه میان ترجمه و تالیف ادبی را نکاویده‌ایم. کاستی‌های ما یکی دوتا نیست که.

جدا از موضوع بیست‌ساله شدن مترجم و به خود تبریک گفتن، نکته‌ای هم به ذهنم رسیده که بهتر است همین جا به آن اشاره کنم، تا باز کی ما سرمقاله بنویسیم. از همان اولین شماره مکرر اعلام می‌کردیم مجله ما سبک و هدف آموزشی دارد چون خیال می‌کردیم مجله را بیشتر دانشجویان ترجمه می‌خوانند یا باید بخوانند. اما کم‌کم متوجه شدیم غیردانشجویان هم مجله را می‌خوانند و عجیب این که شمار آن‌ها از شمار دانشجویان ترجمه که مجله را می‌خرند هم بیشتر است. در واقع کسانی که به ترجمه علاقه‌مندند سه دسته هستند: دانشجویان علاقه‌مند به جنبه‌های عملی ترجمه، محققان ترجمه و بالاخره کسانی که از منظر ادبیات به ترجمه می‌نگرند، اعم از اینکه خود دست‌اندرکار ترجمه هستند یا نه. این دسته سوم چون به ادبیات ترجمه‌ای علاقه‌مندند به مترجمان و مباحث ترجمه هم علاقه‌مندند. از نظر این دسته افراد، ترجمه، به تعبیر آقای خرمشاهی، ابواب جمعی هنر ادبیات است. خلاصه این که ما اگرچه در گذشته هم به مترجمان ارادت داشتیم اما با آمدن علیرضا اکبری بیشتر از گذشته به مترجمان نزدیک شده‌ایم و بیشتر مایلیم که برای شنیدن روایت ترجمه پای صحبت اینان بنشینیم و از مسایل و دنیای آنان سخن بگوئیم. اتفاقاً در حوزه «مطالعات ترجمه» هم در سال‌های اخیر محققان توجه بیشتری به نقش مترجمان نشان می‌دهند. قبل از آن محققان به شرایط اجتماعی و فرهنگی که ترجمه در آنها صورت می‌گیرد علاقه‌مند بودند اما حالا فهمیده‌اند که نقش مترجمان از نقش شرایط اجتماعی - فرهنگی و حامیان و متولیان ترجمه کمتر نیست، بلکه در واقع مترجمان هستند که هم معیارهای حاکم بر ترجمه را می‌سازند؛ هم آن‌ها را می‌شکنند و منشا تحولات زبانی و

فرهنگی می‌شوند. البته ما از همان اول فهمیده بودیم که در کشوری مثل ایران مترجمان هستند که جریان‌های ادبی را می‌سازند نه مثلاً نهادهایی مثل ناشرین و یا حتی خوانندگان. انتخاب عنوان مترجم هم برای مجله به همین مناسبت بود. ولی بعد از این گویا فرصتی پیش آمده که بیشتر از پیش ارادت خود را به مترجمان نشان بدهیم و انعکاس‌دهنده نظریات و مسایل آن‌ها باشیم. 